



گاهنامه سیاسی، اجتماعی قاب شیشه‌ای

آذرماه ۱۳۹۶ - شماره ۸

صاحب امتیاز: مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه سمنان

مدیرمسئول و سردبیر: شیوا قزلو

صفحه آرا: محمدرضا قلی‌پور

ویژه‌نامه منع خشونت علیه زنان

**STOP
VIOLENCE
AGAINST
WOMEN**



به لب‌هایم مزین قفل خموشی
که در دل قصه‌ای ناکفته دارم

زیایم باز کن بند کمران را
کزین سودا دلی آشفته دارم

.....

منم آن مرغ، آن مرغی که دیر است

به سراندیشه پرواز دارم

سرودم ناله شد بر سینه تنگ

به حسرت‌ها سر آمد روزگارم

به لب‌هایم مزین قفل خموشی

که من باید بگویم راز خود را

به کوش مردم عالم رسانم

طنین آتشین آواز خود را

بیابکشی در تپا پر کشایم

بسوی آسمان روشن شعر

اگر بگذاریم پرواز کردن

گلی خواهیم شدن در گلشن شعر



اما به راستی آیا می‌توان در سایه‌ی قوانین عادلانه به تامین حقوق فطری جملگی انسان‌ها و امحا نابرابری‌ها نایل آمد؟

به طور کلی علم حقوق به دو شاخه حقوق عمومی و حقوق خصوصی منقسم می‌شود. حقوق عمومی روابط اشخاص حقیقی با حکمرانان، فرمانبران و قدرتمندان را تنظیم می‌کند، مثل قوانین و حقوق نهادهای اداری و حقوق اساسی که به ضابطه‌مندی روابط حکومت و شهروندان می‌پردازد. اما حقوق خصوصی فارغ از مناسبات حاکمیت و قدرت، رابطه‌ی میان اشخاص حقیقی را در جامعه، چارچوب‌مند و قاعده‌محور می‌سازد که در ایران، منابع آن شامل قانون مدنی، قانون حمایت از خانواده، قانون تجارت، قانون آیین دادرسی مدنی و ... می‌باشد.

یکی از حقوق‌دانان برجسته فرانسوی به نام هوریو در قرن بیستم انگاره‌ای را مطرح نمود که بیان می‌داشت: در واقع هدف حقوق اجرای نظم و عدالت است و گستره‌ی آزادی فردی تاجایی به رسمیت شناخته می‌شود، که به عدالت اجتماعی خللی وارد نسازد، به همین دلیل باید با قوه‌ی تعقل در پی حاکمیت هرچه بیشتر عدالت در روابط میان افراد باشیم.

یعنی میزان آزادی شهروندان باید توسط اخلاق تعیین شود و هرگاه آزادی‌های فردی بوسیله‌ی اخلاق تحدید و تعیین نشود، پای تقنین قوانین مبتنی بر احکام عقلی ناب به میان می‌آید. مسئولیت جامعه‌ای سلامت، تجمیع آزادی و قواعد اخلاقی در آن واحد است. اما هنگامی که جامعه از تمیز مرزهای آزادی فردی و قواعد اخلاقی و حفظ حقوق اشخاص عاجز است و آزادی را وسیله‌ی اضرار به غیر قرار می‌دهد، باید قوه‌ی قاهره به تقنین قوانین مردم محور و مبتنی بر مطالب جامعه‌ی دست یازد.

همان‌طور که در اصل چهلم قانون اساسی اذعان داشته شده است که: هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خود را وسیله‌ی اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

به همین دلیل باید قوانینی از بطن جامعه، اخلاق و عدالت به منصفه‌ی ظهور برسد تا در سایه‌ی اصل چهلم قانون اساسی به تامین حقوق و حریم اشخاص بپردازد.

به عبارت دیگر، جامعه‌ای که به حد معقولی از خودشکوفایی نایل آمده است با پذیرش نسبی بودن قلمرو آزادی، آن را در ارتباط با دیگر شهروندان تعریف می‌کند و با انعطاف‌پذیری آزادی را با اخلاق تلفیق می‌کند. اما اگر حد و حدود آزادی فردی رعایت نشود و اخلاق و حقوق دیگران پایمال شود، علم حقوق اجازه‌ی ورود برای تقنین قوانین عادلانه را دارا می‌باشد.

طبق اصل ۷۱ قانون اساسی شورای اسلامی می‌تواند در تمامی زمینه‌ها قانون‌گذاری کند. این یک اصل عام است و گستره حوزه‌ی اختیارات مجلس شورای اسلامی طبق اصل ۷۱ قانون اساسی بسیار فراگیر است. البته تمامی قانون‌گذاری‌ها باید در سایه حفظ کرامت و حرمت انسانی که در مقدمه قانون اساسی نیز بدان اشاره شده است، صورت بگیرد. به همین دلیل نمی‌توان گستره‌ی اختیار قانونگذاری مجلس را بی‌مرز دانست بلکه مرز مشخص دخالت قانون‌گذار در حریم خصوصی شهروندان مبتنی بر حفظ کرامت و ارزش انسانی و مطالبه‌ی صریح جامعه تعریف می‌شود. اگر جامعه از مقنن، انتظار قانون‌گذاری در حوزه‌ای خاص را داشته باشد در صورتی که کرامت انسان پایمال نشود، قانون‌گذار موظف است که از جامعه مطاوعت نماید. چرا که رسالت حقوق تامین منافع کلیت جامعه بدون هیچگونه تبعیض می‌باشد، به همین دلیل باید برخاسته از ندای مطالبات جامعه باشد.

در حوزه‌ی خشونت علیه زنان نیز با توجه به آمار و ارقامی که سالانه در باب ازدواج دختران زیر ۱۸ سال، خشونت‌های کلامی و تحقیر و توهین به زنان، ضرب و جرح خانگی زنان، منع اشتغال زنان، مزاحمت‌های جنسی در اجتماع و ... ارائه می‌شود، باید گفت مبتنی بر اندیشه‌ی هوریو، علم حقوق اگر اندکی داعیه‌ی جامعه محوری را داشته باشد، باید در میدان اجتماع سراپا حاضر باشد و قوانینی در خصوص منع تمامی اشکال خشونت علیه زنان را تدوین نماید و قوانین را مبتنی بر اخلاق شکل بدهد تا ضمانت اجرایی برای زنان در خصوص انواع تبعیضات و اجحافات که در جامعه بر آنان روا داشته می‌شود، ایجاد شود.

به عبارتی مسئولیت و وظیفه‌ی قانون‌گذاران حساسیت نشان دادن به مسائل و چالش‌های اجتماع است به گونه‌ای که اگر اخلاق بر روابط حاکمیت ندارد، قانون بتواند تا حدی خلاء اخلاق را مبتنی بر عدالت جبران نماید.



گاهنامه سیاسی، اجتماعی قاب شیشه‌ای

آذرماه ۱۳۹۶ - شماره ۸

ویژه نامه منع خشونت علیه زنان

صاحب امتیاز: مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه سمنان

مدیرمسئول و سردبیر: شیوا قزلو

صفحه آرا: محمدرضا قلی‌پور

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا:

فاطمه سرلک، شیوا قزلو، محمدرضا قلی‌پور

فهرست:

سخن سردبیر (تاریخچه و اهمیت مبارزه با

خشونت علیه زنان) ۳

تعریف خشونت، بررسی انواع خشونت علیه

زنان ۵

نظام دوگانه و تولید خشونت علیه زنان

..... ۱۰

لزوم قانون‌گذاری در زمینه خشونت علیه

زنان ۱۴



/majma_eslami



@majma_eslami



@majma_eslami_admin

دریافت انتقادات و پیشنهادات :

لزوم قانون گذاری در زمینه خشونت علیه زنان



یکی از آسیب‌های اجتماعی که جامعه امروزه با آن دست و پنجه نرم می‌کند، پدیده‌ی خشونت علیه زنان است که در بسیاری از جوامع با شدت و ضعف وجود دارد.

خشونت‌ی که به انحای مختلف فیزیکی و ضرب و جرح جسمی، خشونت کلامی، خشونت روانی- عاطفی پنهان، خشونت جنسی و خشونت فرهنگی (که فرودست انگاری جنس زن را در جای جای اجتماع در اذهان نهادینه می‌کند)، در جامعه نمایان می‌شود.

خشونت‌هایی که زیر پوست اجتماع رخ می‌دهد و روح زنان جامعه را پژمرده می‌سازد و آنان را به قربانیانی خاموش بدل می‌سازد، که نرم‌ها و تابوهای جامعه‌ی مردسالار و نابرابر به آنان جسارت اعتراض به وضع موجودشان را نمی‌دهد. خشونت‌ی که گاه از خانه آغاز می‌شود و اسارت را آن قدر برای زنان مشق می‌کند تا در صحن جامعه نیز کارآیی‌شان را از دست بدهند و به حداقلیاتی برای زندگی بسنده کنند. خشونت‌ی که کرامت انسانی و شان زنان را نشانه می‌رود و آن قدر آن را جریحه‌دار می‌سازد که موجبات عادی‌سازی این خشونت نهان فراهم بیاید و هنجاری نامطلوب و مرده مبتنی بر آن شکل بگیرد.

خشونت‌ی که با توسل به حربه‌ی تحقیر و توهین، منزلت جسم و روح زنان را آماجگاه قرار می‌دهد تا رفته رفته عزت نفس زنان در خانه کاهش بیابد و فی‌النهایه در پشت پرده‌ی انزوا در جامعه نیز به فراموشی سپارده شوند و الوانی از جنس زن و مهارت‌ها و توانایی‌های ویژه او در صحنه‌ی جامعه نیز وجود نداشته باشد و سرمایه‌های فرهنگی زنان به سرمایه‌های سیاسی و اجتماعی نیز مبدل نشود.

خشونت‌ی از جنس تحقیر، توهین، کتک زدن، اجبار به تمکین عام و خاص زن از همسر، مزاحمت‌های جنسی، اسیدپاشی در خیابان و ... که خود الگوها و طرحواره‌های مناسبات جنسیتی را در یک جامعه مشخص می‌سازد و شوربختانه به قدری در جوامع رایج هستند که از یک موضوع خصوصی به دغدغه‌ای عام و فراگیر بدل شده‌اند و محل مناقشات و مباحثات بسیاری قرار گرفته‌اند. متأسفانه آمار و ارقامی که از خشونت علیه زنان ارائه داده می‌شود، به دلیل خودداری زنان از بازگویی تجربیات خشونت آمیزشان، چندان دقیق نیست، چرا که این خشونت‌ها آن قدر تکرار شده‌اند که برخی زنان آن را بخش لاینفک زیست خویش می‌دانند لذا نه تنها در صدد رفع آن بر نمی‌آیند، بلکه حتی از مطرح کردن آن نیز اجتناب می‌ورزند. مستند به آمار‌ی که سازمان ملل متحد با تقسیم بندی خشونت به سه دسته‌ی فیزیکی، جنسی و روانی از وضعیت خشونت علیه زنان در جهان ارائه داده است، از هر سه زن، یک زن در زندگی خویش با خشونت روبه رو می‌شود. هفت صد و پنجاه میلیون نفر از زنان قبل از رسیدن به سن هجده سالگی و بلوغ فکری و حتی جسمی کامل، ازدواج کرده‌اند و دویست و پنجاه میلیون زن از معیوب‌سازی و قطع عضو جنسی خود در جهان رنج می‌برند و انواع دیگری از خشونت‌ها که گاه علاوه بر جسم، به روح زنان و یا بعبارت دیگر به روح نیمی از اجتماع آسیب وارد می‌آورد. به همین دلیل مسئولیت اخلاقی انسان در بازشناسی گونه‌های متفاوت خشونت علیه زنان و بازتولید اشکال متفاوت مقاومت در برابر انواع این خشونت تعریف می‌شود. به عبارتی زنان و مردان باید دوشادوش یکدیگر به سوی جهانی برابر و عاری از خشونت و مملو از صلح گام بردارند.

اما آیا می‌توان قوانینی در راستای منع خشونت علیه زنان به گونه‌ای مجزا تقنین کرد تا عوارض ناشی از این خشونت‌ها در جوامع کاهش بیابد؟

در فضای بین‌المللی، برای اولین بار، موضوع تساوی حقوق زن و مرد در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مطرح شد و سپس، کنوانسیون‌های دیگر حقوق بشر بر این تساوی یکی پی دیگر صحنه گذاشتند. در ۷ نوامبر سال ۱۹۶۷، مجمع عمومی سازمان ملل «اعلامیه رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» را در یک مقدمه و ۱۱ ماده به تصویب رسانید و سپس، در دسامبر ۱۹۷۹، طرح مذکور با عنوان «کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل گذشت. این سند در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۸۱ مطابق بند ۱ ماده ۲۷ این کنوانسیون لازم‌الاجرا گردید. این سند مهم‌ترین سند بین‌المللی حقوق بشر است که در راستای اشاعه و تحقق حقوق زنان تدوین شده است.

اما در حقوق داخلی به مبحث خشونت علیه زنان به گونه‌ای جداگانه پرداخته نشده است و خشونت علیه زنان را ذیل خشونت‌های عمومی در جامعه تعریف کرده است. به طور مثال توهین، تهدید، افترا، ضرب و جرح علیه زنان با استناد به مواد عام قانون مجازات اسلامی بررسی می‌شود که اغلب در نمونه‌های متعین، زنان ادله‌ی کافی برای اثبات دعوی را ندارند.

بنابراین به دلیل رویکرد تقلیل گرایانه‌ی دستگاه قضا و برخی قوانین در پوشش حمایتی از زنان و کندی دادرسی در رسیدگی به جرایم علیه زنان به علت فقدان نص صریح حمایتی از زنان در برابر انواع خشونت، بسیاری از زنان از خشونت‌هایی که بر جسم و روان آنان روا داشته می‌شود، چشم‌پوشی می‌کنند و لذا پیگیری جدی جهت احقاق حقوق خود نیز به عمل نمی‌آورند.

تاریخچه و اهمیت مبارزه با خشونت علیه زنان

شیوا قز لو



حدود نیم‌قرن پیش در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۶۰، اجساد سه خواهر به نام‌های ماریا، آنتونیا و آدلا میرابال در کنار ماشین جیب له‌شده‌شان در دره‌ای به عمق ۱۵۰ فوت و در شمال جزیره دومینکن پیدا شد. خواهران میرابال به فجیع‌ترین شکل ممکن توسط حکومت وقت به قتل رسیده بودند.

روزنامه‌های رسمی مرگ آنها را ناشی از تصادف خواندند و در گزارش خود از اشاره به هویت اصلی این خواهران که از پرنفوذترین مخالفان دیکتاتور وقت یعنی «رافائل تروخیو مولیا» به شمار می‌رفتند سر باز زدند، هرچند که علیرغم تمام این پرده‌پوشی‌های حکومت وقت، آنان چهره‌هایی سرشناس برای مردمانشان بودند.

تروخیو در عمر ۳۱ ساله حکومت سلطه جویانه‌اش که در نهایت با ترور او به پایان رسید، از هیچ ظلم و جنایتی روی گردان نبود. آدم‌ربایی، شکنجه و قتل خواهران میرابال از جمله فجیع‌ترین جنایات او بود. قتل سه خواهر میرابال که جان بر کف در جامعه‌ای استبداد زده با ستم مبارزه می‌کردند، آن‌ها را به سمبل مقاومت، ایستادگی و همچنین به نمادی از آزار و شکنجه زنان در جوامع استبداد زده آمریکای لاتین بدل کرد.

سال‌ها از این فاجعه‌ی ننگین گذشت و با گذر زمان، فزونی خشونت‌های گسترده علیه زنان سبب شد، تا ۲۳ فعال حقوق زنان از نقاط مختلف دنیا در سال ۱۹۹۱ به فکر سازمان دادن یک اقدام جهانی بیافتند. تا جایی که ۲۱ سال بعد از قتل خواهران میرابال، گروهی از فمینیست‌های آمریکای لاتین در همایشی که در پایتخت کلمبیا و منطقه کارائیب تشکیل شد، سالروز ترور آن‌ها را به عنوان روز مقابله با خشونت علیه زنان برگزیدند و سال‌ها پس از آن در سال ۱۹۹۹، مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه‌ای، این روز را به عنوان روزی جهانی تصویب کرد.

هدف از این کار آن بود که هم به تلاش و جسارت این خواهران ادای احترام شود و هم افکار عمومی بیش از پیش به سوی نهی خشونت علیه زنان سوق یابد.

از آن سال به بعد زنان فمینیست به انحای گوناگون تلاش می‌کنند تا در یک کمپین ۱۶ روزه، مردم را نسبت به ماهیت خشونت‌های نظام‌مند علیه زنان آگاه کنند و بگویند خشونت علیه زنان، نقض حقوق انسانی و خشونت علیه نوع انسان است.

نام این کمپین «۱۶ روز نارنجی» است که هر سال از ۲۵ نوامبر یعنی از روز جهانی منع خشونت علیه زنان آغاز و تا ۱۰ دسامبر یعنی روز جهانی حقوق بشر ادامه دارد و هدف از این کمپین پود نمادین خشونت علیه زنان و حقوق بشر نامیده شده و تاکید دارد که خشونت علیه زنان نقض حقوق بشر است.

در همین راستا شورای امنیت سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ قطعنامه‌ی ۱۳۲۵ را با عنوان «زنان، صلح و امنیت» به تصویب رساند. محورهای اصلی این قطعنامه به پیشگیری مناقشات و خصومت‌ها در درون کشور و میان کشورها، تامین مشارکت زنان در حیات سیاسی و اجتماعی و نیز ممانعت از اعمال خشونت علیه آنها مربوط می‌شوند.

این قطعنامه مبنایی است برای آن که خشونت‌های گوناگون علیه زنان و عاملان آن‌ها به پای میز محاکمه کشیده شوند.

همچنین ۳ دهه پس از مرگ خواهران میرابال، «خولیا آلوارز» نویسنده و اندیشمند آمریکایی -دومینکنی تبار که خودش همانند بسیاری دیگر از روشنفکران هم وطنش زخم خورده‌ی این دیکتاتور بود با دستمایه قرار دادن زندگی این زنان اثری خلق کرد که در عین تاریخ نگاری سیاسی، روایتگر داستانی تحسین برانگیز از زندگی و مبارزات



خواهران میرابال است. زنانی که تقلاهایشان برای رهایی از پیله تاریک خفقان و آرمانشان برای رسیدن به آزادی و پرواز به سوی روشنی، آن را به نام انقلابی واسطوره‌وار پروانه‌ها ملقب کرده بود!

۲۵ نوامبر روزی است که این پروانه‌های بال‌شکسته جانی دوباره می‌گیرند و در این روز از زندگی زنانی گفته می‌شود که در تکاپوی رسیدن به آزادی، با رمانتیسمی زنانه راه رهایی را پیموده‌اند. پروانه نمادی از دگردیسی است، نشانه‌ای از سیر و دگرگونی غریب زنانی آزاده که زندگی ساده‌شان با جاه‌طلبی حاکمان و سلطه‌جویان زیر و رو شد. زنانی که از بند یک جامعه ضد زن و استبداد زده رهیدند و تاج تقدس حاکم سلطه جو را در هم شکستند، پروانه‌هایی مشتاق نور که بال‌هایشان برگرد شمع آزادی شکست، سوخت و خاکستر شد اما باز نیز از حرکت نایستادند و عدالت‌جویانه با نابرابری‌ها به مبارزه پرداختند.

بنابراین ۲۵ نوامبر روزی است که اراده‌ی عمومی در سراسر جهان برای مبارزه با خشونت علیه زنان به زبان نمادین جمع می‌شود.

این روزها فرصت آن است که بایستیم برای تغییر جهانی که در آن از هر ۳ زن یک زن قربانی خشونت می‌شوند، تا حرکتی کنیم هرچند کوچک در جهت رهایی نیمی از هم‌نوعان که در شرایط گوناگون با انواع خشونت دست و پنجه نرم می‌کنند در حالی که حتی بسیاری از این قربانیان تعریف مشخصی از خشونت ندارند.

زنان در طول زندگی خود با انواع خشونت‌های مختلف مانند خشونت‌های فیزیکی، روانی، جنسی و... روبرو می‌شوند. ممکن است تجربه ستم دیده‌گی زنان از خشونت در جوامع مختلف و فرهنگ‌های متفاوت به یک شکل نباشد اما همه زنان با اشکال مختلف آن از سوی خانواده، جامعه و یا هر دوی آنها روبرو بوده‌اند. حتماً که نباید صورتی کبود شده باشد. حتماً که نباید بر سری فریاد زده شود. نگاه‌های تبعیض آمیز و بیمارگونه به زنان اعمال تبعیض‌های مختلف در قوانین و یا در افکار عمومی جدای از ساختار قدرت که ویژگی تمام نظام‌های مردسالار است، زمینه ساز تولید انواع خشونت‌ها علیه زنان است. پس خشونت علیه زنان در تمامی جوامع و طبقات اجتماعی و تمامی رده‌های سنی دیده می‌شود و غالباً ناشی از بندها و قوانین نظام مردسالار است. از این روست که این پدیده اهمیتی در سطح جهانی یافته است.

پنهان نگاه داشتن این خشونت‌ها و پرهیز از واکنش نشان دادن نسبت به اینگونه اعمال در کنار خلاءهای قانونی و ضعف قانون‌گذاری در این زمینه این معضل را پیچیده‌تر و حل آن را سخت‌تر از دیگر مسائل و آسیب‌های اجتماعی کرده است.

جامعه ما نیز از این قاعده مستثنا نیست و انواع متفاوت خشونت علیه زنان را به انحاء مختلف بازتولید می‌کند.

برای اینکه بدانیم زنان جامعه ما چقدر با انواع خشونت روبرو هستند کافی است به این پرسش‌ها بیاوریم که به راستی زنان در جامعه ما تا چه حد در کنار مردان احساس امنیت می‌کنند؟

چند نفر از زنان بدون ترس از تعرض کلامی، فیزیکی و جنسیتی در کوچه‌های باریک قدم بر میدارند؟

چه تعداد از دختران آزادانه به رؤیای خویش می‌اندیشند؟ چند تن از آنان موفق می‌شود به این رؤیاها جامعه عمل بپوشاند؟ چه تعداد از زنان برای شیوه زندگی و معیشت خود مستقلانه تصمیم می‌گیرند؟

زنان در ایران چه میزان از آزادی‌های اجتماعی در مقایسه با مردان بهره‌مندند؟ و...

اندیشیدن به پاسخ این سؤالات و اجمالی به آمار و ارقام خشونت علیه زنان و شرایط اسفبار آنان، ضرورت مبارزه با پدیده‌ی خشونت علیه زنان را به عنوان چالشی عام و فراگیر در ایران و جهان بیان می‌دارد.

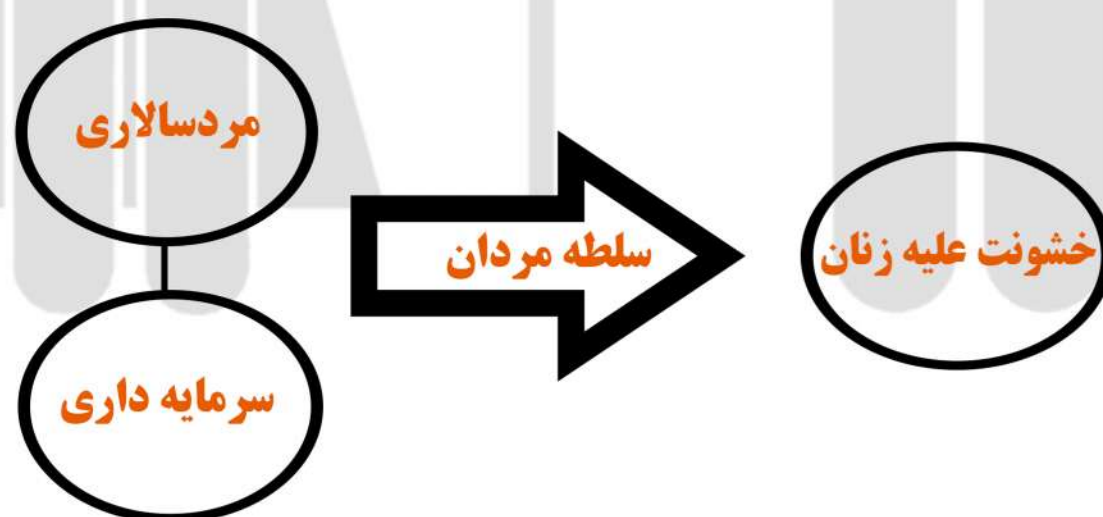


مرد ضرر و زیان زندگی را تشخیص می‌دهد و زن یا دختر با زیر پا گذاشتن حدود و مرزهای مورد نظر مرد زبانی به زندگی وارد می‌کند و یا با این طرز نگاه که هر ساختار قانونمندی نیازمند پایبندی افراد به قوانین است و ساختار اجتماعی مردسالار نیز یک نظام قانونمند طبیعی است وجدان اخلاقی را به نحوی بازی داده و بی‌اخلاقی را توجیه می‌کند. مرد نه تنها احساس گناه نمی‌کند بلکه معتقد به محق بودن خویش در بکارگیری خشونت علیه زنان جامعه و خانواده خویش است.

در پایان باید گفت نظام مردسالار برای بقا نیاز به بازتولید دارد. بر اساس نظریاتی که مبنای آنان روند اجتماعی شدن و یادگیری اجتماعی است، کودکان از ابتدا در خانه با مشاهده خشونت‌های رایج در میان اعضای خانواده می‌آموزند که می‌توان حتی نسبت به افرادی که پیوند عاطفی با آنان دارند خشونت را به کار گیرند. در واقع این والدین و بزرگترها هستند که خشونت را به کودکان آموزش می‌دهند. بر این اساس کودکان با تأثیرپذیری از ساختار مردسالار و چگونگی رفتار والدین و بزرگترها با این افکار و ساختارها خو می‌گیرند. مردان از همان دوران کودکی خود را طبقه خاص با امتیازات بالاتر می‌بینند که اعمال خشونت در جهت حفظ قدرت خویش را واکنشی طبیعی و از حقوق خود می‌دانند. در مقابل زنان نیز از دوران کودکی خود را طبقه‌ای نیازمند به سرپرستی طبقه‌ای دیگر، غیر مستقل، محدود به خانه و در واقع جنس ضعیف می‌دانند. دختران معمولاً به عنوان الگو مادرانی را می‌بینند که کمتر در مقابل خشونت واکنش نشان می‌دهند و اغلب یا از روی ترس طرد شدن و یا به بهانه‌های واهی چون آبرو و ترس از هم پاشیدن خانواده سکوت می‌کنند.

در نظریات جامعه‌پذیری جنسیتی نیز همین دیدگاه رایج است. در واقع نقش جنسیتی که کودکان بر اساس کلیشه‌ها زن و مرد می‌آموزند دارای ویژگی‌های ثابت و متفاوتی هستند. این الگوواره‌ها باورهایی در ذهن کودکان می‌سازند مبنی بر این که مردان پرخاشجو، مستقل و قدرت مالکیت دارند و در مقابل زنان منفعل، ضعیف و وابسته به مردان هستند.

این چرخه معیوب تولید خشونت علیه زنان با وجود نظام‌های سرمایه داری و مردسالاری کماکان ادامه خواهد داشت. نسلی به پایان می‌رسد و نسلی دیگر با همان کلیشه‌ها، با همان افکار و قوانین متولد می‌شوند. مبارزه‌ای می‌تواند ثمر بخش و مؤثر باشد که نگاه را از سطح گذرانده و عمیق‌تر به ریشه‌ها و علل بروز خشونت علیه زنان بیاندیشد. مبارزه با کلیشه‌های جنسیتی به عنوان اصلی‌ترین سلاح‌های نظام مردسالار برای سرکوب زنان را می‌توان از بهترین مبارزات دانست چرا که از کودکی بر ذهن و افکار کودکان تأثیر می‌گذارد و به تولید نگاه جنسیتی، تبعیض و خشونت در جهت فرودستی زنان می‌پردازد.





خشونت می‌تواند باشد و نه صرفاً خشونت‌های فیزیکی.

از سطح خانواده که فراتر برویم در جامعه نیز همین وضعیت قابل رؤیت است. مردان مسلط بر نظام سرمایه‌داری تمایلی به حضور زنان در مشاغل پراهمیت ندارند (این می‌تواند به این دلیل باشد که آنان زنان به عنوان رقیبی برای خود قلمداد می‌کنند) و از طرفی چون خود را مالک این نظام می‌بینند سلاقی، امیال و خواسته‌های خود را در آن به اجرا می‌گذارند و زنان را عموماً نادیده می‌گیرند. قوانین مسلط بر بازار را آنگونه تعیین می‌کنند که خود می‌پسندند و کم‌تر توجهی به زنان در بازار کار می‌کنند. نادیده گرفتن زنان در قانون گذاری و تعیین سازوکارها نه تنها خود نوعی از خشونت است بلکه زمینه‌ای برای تولید خشونت‌های بیشتر را نیز فراهم می‌کند.

نظام مردسالار با غالب کردن نگاه خود به جامعه این نگاه را طبیعی معرفی می‌کند، هنجار می‌سازد و افراد را به پیروی از این هنجارها برای حفظ روند طبیعی زندگی دعوت می‌کند. در سایه این نگاه است که خشونت علیه زنان توجیه می‌شود. زنان حق ندارند از حدودی که برایشان تعریف شده فراتر روند، اگر سرپیچی صورت گیرد و عرف جامعه به خطر افتد و یا تصمیم بر سرپیچی گرفته شود، زن مستحق تحمل خشونت است تا یا تنبیه شود و یا منصرف از انجام عملی مخالف عرف گردد. در نظریاتی که بر فرهنگ جامعه توجه دارند نیز تاکید می‌کنند که خشونت علیه زنان در فرهنگ‌هایی صورت می‌گیرد که مردان حاکمیت بیشتری دارند. حاکمیت مردان و فرمان‌برداری زنان سبب توجیه خشونت مردان می‌گردد. در واقع مردان حاکمند و برای حفظ قدرت ناچار به استفاده از خشونت‌اند. استفاده از خشونت در مقابل کسانی که می‌خواهند این ساختار قدرت را که طبیعت انسان می‌نامند برهم زنند. در اینجا نه ساختار قانونی و نظارتی دولتی به تنهایی، بلکه سنت و مذهب هستند که پاسبان این مرزها هستند. این که ما شاهد همراهی تعداد زیادی از زنان با این هنجارها هستیم نشان از رگه‌های مردسالاری در فرهنگ موجود است که با قدرت هرچه تمام‌تر در ذهن و افکار حتی زنان ریشه دوانده. این محدوده‌های طبیعی در خانواده متوجه نقش مادری است. نگهداری از فرزند، انجام دادن کارهای خانه، مسئولیت تربیت فرزندان و ... در چنین نظامی مسئولیت‌های طبیعی برای زنان در نظر گرفته می‌شود.

در جامعه نیز شاهد حضور این طبیعت ساخته شده توسط نظام مردسالار و تاثیر آن بر تولید خشونت علیه زنان هستیم. آنگاه که مشاغل را براساس طبیعت زن و مرد دسته‌بندی می‌کنند و از ورود زنان به برخی مشاغل جلوگیری می‌شود (این امر می‌تواند گاهی منع قانونی هم نداشته باشد، اما عرف جامعه پذیرای آن نیست)، در واقع بخشی از امیال و احساسات زنان است که سرکوب می‌شود.

در سطح جامعه قوانین و قواعد کلی ناظر بر ساختار مردسالار است که محدودیت را برای زنان اعمال، سیستم نظارت را دایر و خشونت را علیه زنان ترویج می‌دهد. محدودیت‌هایی که علاوه بر اینکه از حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جلوگیری می‌کند، بلکه تفریحات و اوقات فراغت زنان را نیز تحت کنترل مردان قرار می‌دهد. این حدود نه تنها سلب آزادی و خشونت علیه زنان به شمار می‌آید بلکه خود مولد خشونت پنهان در دختران و زنان است. یکی از دلایلی که امروزه شاهد افزایش آمار اقدام به خودکشی زنان و دختران در جامعه هستیم در همین امر خلاصه می‌شود.

اگرچه خشونت‌های فیزیکی امروزه کاهش یافته اما آنچه که به قوت خود پابرجاست نظام‌های دوگانه‌اند. تغییر نوع خشونت‌ها و شیوه‌های ابراز آنها دلیل بر کاهش خشونت نیست، با کاهش خشونت‌های فیزیکی شیوه‌های دیگر خشونت رواج بیشتری یافته و آثار آن روز به روز در جامعه مشهودتر از گذشته است. اقدام به خودکشی، خودزنی، فرار از خانه و ... پیامدهای خشونت‌های خانواده و جامعه است.

اعمال خشونت در قبال هم‌نوع علی‌الخصوص در خانواده در رابطه با همسر و شریک زندگی با توجه به محبت موجود میان اعضا خانواده نیازمند زیر پا گذاشتن اخلاقیات است. مردسالاری و نظام فکری آن با این توجیه که



تعریف خشونت، بررسی انواع خشونت علیه زنان

فاطمه سرلک

تعریف خشونت: خشونت پدیده‌ای پیچیده‌ای است که از ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی، روانی و... قابل بحث و بررسی است به همین دلیل، با توجه به نقطه تمرکز مختلف رشته‌های گوناگون علوم، با تعاریف متنوعی از خشونت مواجه می‌شویم؛ اما آنچه در میان تعاریف گوناگون از خشونت مشترک است و کاربرد بدیهی و عام‌تر واژه ی خشونت را دربر می‌گیرد این است که: "خشونت رفتاری است که هدف از آن، آسیب رساندن به دیگری، به اشکال مختلف جسمی، روانی، تحمیل عقاید، ممانعت از پیشرفت افراد و... می‌باشد". واژه‌ی مهم و کلیدی این تعریف که سبب می‌شود به رفتاری واژه‌ی خشن را اطلاق کنیم (هدف) است؛ به عبارتی، این واژه مبنا و اساس این تعریف را تشکیل می‌دهد. بدین معنا که اگر فردی ناخواسته و بدون قصد و غرض سبب آسیب به دیگری شد استعمال واژه‌ی خشونت درباره‌ی رفتار وی منطقی و موجه نمی‌باشد، چراکه همانطور که پیش‌تر گفته شد، یکی از شرایط ضروری برای در نظر گرفتن یک رفتار در زمره‌ی رفتارهای خشن، قصد و نیت است. برای تفهیم بیشتر این موضوع می‌توان گفت، رفتاری که سبب آسیب شود اما بدون قصد باشد (مانند تصادف) خشونت محسوب نمی‌شود اما چنانچه رفتاری با هدف آسیب به دیگری صورت بگیرد، ولو منجر به آسیب هم نشود مصداق کامل یک رفتار خشن و پرخاشگرانه است. خشونت می‌تواند در یک فرد و یا شیوه‌ی اداره و حکومت یک جامعه تجلی یابد، به عبارتی همیشه افراد نیستند که عامل خشونت می‌باشند. حکومت‌های خشن نیز وجود دارند که همانند افراد خشن، هر زمانی، احساس خوف از آسیب دیدن را در جامعه‌ی خود ایجاد می‌کنند. پس، اساس خشونت چه در افراد و چه در حکومت‌ها، واداشتن دیگران به پیروی بی چون و چراست.

خشونت علیه زنان: گستره‌ی وسیع و متنوعی از افراد در معرض خشونت قرار می‌گیرند، از شهروندان یک جامعه گرفته تا زنان، کودکان، سالمندان و حتی بیماران و... که در هر گروه از آن‌ها علل زیربنایی متفاوت است و نیز نتایج بسیار متفاوتی را موجب می‌شود که در اینجا مجال بررسی همه‌ی آنها نمی‌باشد و بحث حاضر محدود می‌شود به گروه زنان در معرض خشونت، زیرا که خشونت علیه زنان فراگیرترین نوع خشونت و عامل نقض برابری دو جنس، رشد زنان و امنیت آن‌هاست. مردان نیز مورد سوءرفتار زنان قرار می‌گیرند، اما بخش عمده خشونت خانگی، به ویژه موارد مرگ‌آور و خطرناک آن، از سوی مردان علیه دختران و زنان خانواده صورت می‌گیرد. اصطلاحاتی چون "خشونت علیه زنان" و "خشونت‌های جنسیتی" و... همگی به آسیب‌ها و آزارهایی اطلاق می‌شود که علیه زنان اعمال می‌شوند و ریشه‌ی آنها تعصبات سنتی درباره‌ی جنسیت و نابرابری‌های جنسی است که به دنبال آن می‌آید. خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ در اعلامیه‌ی سازمان ملل متحد در جهت محو خشونت علیه زنان اینگونه تعریف شده است: "هرگونه خشونت براساس جنسیت که چه قطعاً و چه احتمالاً به آسیب‌های فیزیکی، جنسی و یا روانی زنان منتهی شود به شمول هرگونه تهدیدی به اعمال مزبور، محروم ساختن زنان از آزادی، چه در محضر عام و چه در زندگی شخصی، چه به اجبار و چه به دلخواه، خشونت علیه زن محسوب می‌شود". این تعریف همچنین خشونت‌هایی را که در خانواده‌ها و هم در سطح جامعه وجود دارد و نیز خشونت‌هایی که توسط دولت عفو یا صورت می‌گیرد را نیز دربر می‌گیرد.

انواع خشونت: خشونت بازتابی از حس پرخاشگری است. علاوه بر همسر، پدر و برادر و حتی فرزندان پسر نیز می‌توانند به زن خشونت کنند. زنان در زندگی خود چهار شکل خشونت شامل فیزیکی، روانی، اقتصادی و جنسی را تجربه می‌کنند.

خشونت فیزیکی، همان‌طور که از نامش پیدا است، شیوه‌های آزار و اذیت جسمانی، ضرب و جرح، کشیدن مو، سوزاندن، گرفتن و بستن، زندانی کردن، اخراج از خانه، محروم کردن از غذا، محکم کوبیدن در، به هم زدن سفره و میز غذا و شکستن اشیاء منزل را شامل می‌شود که این نوع خشونت ممکن است برای همه زنان بدون توجه به نوع تحصیلات، نژاد و سن وضعیت خانوادگی روی دهد اما در برخی از گروه‌ها شایع‌تر است.



خشونت دیگری که بر علیه زنان صورت می‌گیرد، خشونت اقتصادی است. عدم حمایت مالی، سوءاستفاده مالی از زن و صدمه زدن به وسایل مورد علاقه او را از جمله موارد خشونت اقتصادی علیه زنان برشمرده می‌شوند. به طوری که در برخی موارد زنان حتی حق دخل و تصرف در اموال خود را نیز ندارند. مردان از استقلال مالی همسران خود جلوگیری و در اموال شخصی آن‌ها دخل و تصرف می‌کنند و با ندادن خرجی خانه و پول کافی برای زنان مضیقه‌های مالی ایجاد می‌کنند.

استفاده قهرآمیز بدون رضایت زن، اجبار در روابط زناشویی غیرمتعارف، مجبور کردن به دیدن عکس و فیلم‌های مبتذل، عدم اجازه استفاده از وسائل پیشگیری از بارداری ناخواسته و بی‌توجهی به نیازهای جنسی زن از نمونه‌های خشونت جنسی علیه زنان است.

خشونت روانی نوع خاصی از خشونت است که در سطح خانواده اعمال و منجر به آسیب یا رنج جسمی، روانی و جنسی می‌شود. با این حال خشونت روانی مسئله شخصی نیست و همه در برابر آن مسئولند. متأسفانه خشونت روانی به انواع مختلف رواج گسترده دارد اما بیشتر از سایر ابعاد به حاشیه رانده شده و توجه کمتری به آن شده است که شاید به علت ماهیت غیر قابل مشاهده و نامحسوس این نوع از خشونت است و سبب شده تا مشکلات و مسائل این نوع از خشونت علیه زنان از چشم اکثریت پنهان بماند و قربانیان این نوع از خشونت در سکوت و خفا همچنان مورد ظلم قرار بگیرند و زبان به اعتراض نکشایند، چراکه هرگونه اعتراض و ناراحتی آنها با بی‌تفاوتی پاسخ داده می‌شود و باید شنونده‌ی این جمله باشند که (تو خیلی حساسی...!!)

عدم اجازه به زنان برای برقراری روابط با اعضای خانواده خویش، ندادن اجازه برای خروج از خانه، کار یا هر فعالیت اجتماعی دیگر، مجبور کردن به کارهایی که میلی برای انجام آن وجود ندارد، خطاب کردن با کلمات رکیک، تحقیر کردن در موارد عادی، دشنام، بهانه‌گیری‌های مداوم، داد و فریاد و بداخلاقی، تمسخر و توهین، انتقاد ناروا، رفتار آمرانه و تحکم‌آمیز و دستور دادن‌های پی‌درپی، تهدید به آزار یا کشتن، تحقیر زن، قهر و صحبت نکردن، تهدیدهای مدام به طلاق دادن یا ازدواج مجدد و ممنوعیت ملاقات با دوستان و... همگی از نمونه‌های خشونت روانی هستند. این نوع خشونت شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زنان را خدشه‌دار می‌کند. اضطرابی که در حضور مردان وجود زن را فرا می‌گیرد و خود از علت آن باخبر نیست و فقط آن را احساس می‌کند، گویا ترس از تحقیر شدن دارد، می‌ترسد که خوب نباشد، که انگار باید زیباتر، لاغرتر، چاق‌تر، عاقل‌تر، جذاب‌تر و یا پخته‌تر باشد. گویی برای تحقیر نشدن باید بهترین باشد، چراکه کوچکترین عیب او که هر انسانی می‌تواند آن را جدای از جنسیت خویش دارا باشد عاملی می‌شود برای تحقیر و تمسخر. این نوع اضطراب که ناشی از تجارب قبلی زنان از برخوردهای نادرست جنسیتی است که شاید توسط آقایان حتی در قالب یک شوخی بیان شود اما بذری این اضطراب را در وجود زن می‌کارد، سبب می‌شود تا زن برای محافظت از خود، دست به مقابله بزند، بدین صورت که به منظور کاهش اضطراب خود، برای خود شخصیت‌های کاذب بیشمار می‌سازد و در موقعیت‌های گوناگون نقاب‌های متناسب با آن موقعیت را بر چهره زده و با نگرانی منتظر قضاوت شدن می‌ماند، در یک موقعیت نقاب یک زن پخته و فهیم را بر چهره می‌گذارد، در موقعیت دیگر دخترکی می‌شود شاد، جذاب و سرزنده و بدین صورت در هر موقعیتی زنی می‌شود که همرنگ و متناسب با موقعیت خاص برخورد می‌کند تا مبادا با عدم هماهنگی خود، جلب توجه کرده و اسباب تحقیر و تمسخر خود را فراهم کند و اینگونه است که یک مرد می‌تواند حتی بدون لمس یک زن، او را تخریب و نابود کند و حتی خود نداند که چنین اضطراب و آسیبی را موجب شده است و این تفاوت خشونت عاطفی با سایر انواع خشونت علیه زنان است که در آنها لزوماً برخورد خشن به صورت فیزیکی صورت می‌گیرد و نتایج آن نیز مشهود و ملموس است. با وجود اینکه این نوع از خشونت، به واقع نیمه‌ی پنهان خشونت علیه زنان است و با بی‌توجهی به آن، نادیده و کم‌اهمیت انگاشته می‌شود اثرات آن به مراتب خطرناک‌تر است چرا که زخم‌های فیزیکی قابل درمان و ترمیم شدن است اما آیا شخصیت آسیب دیده به سادگی بازسازی و درمان می‌شود؟ آیا روح آسیب دیده به راحتی یک جسم آسیب دیده التیام می‌یابد؟

این شکل از خشونت ورزی علیه زنان طیف وسیعتری از مردان را شامل می‌شود و بسیاری از زنان تحصیل کرده و



مارکسیست‌ها در چرایی سلطه مردان بر زنان بود. فمینیست‌های مارکسیست تحت تاثیر افکار مارکس بر تاثیر نظام سرمایه‌داری (به عنوان تاثیرگذار اصلی) بر فرودستی زنان در جوامع مختلف تاکید دارند در حالی که فمینیست‌های سوسیال معتقدند وجود نظام دوگانه متشکل از نظام سرمایه‌داری و مردسالاری علت اصلی استثمار زنان است . آنان معتقدند مردسالاری امری جهانی است و مردان در تمام جوامع مختلف بر زنان حاکمیت دارند اما در جوامع سرمایه‌داری مردسالاری شکل ویژه‌ای به خود گرفته و درک صحیح چرایی فرودستی زنان بسته به آن است که به صورت واقع بینانه به تاثیرات این دو نظام بر یکدیگر و ارتباط آنان بنگریم.

در نظام سرمایه‌داری هم مردان و هم سرمایه داران، زنان را تحت استثمار قرار می‌دهند. تقسیم عرصه‌های زندگی به خصوصی و عمومی در نظام سرمایه‌داری همان‌قدر که به مردان سود می‌رساند به سود سرمایه داران نیز هست. تقسیم جنسیتی کار و تعریف کار رایگان خانگی برای زنان، تقسیم مشاغل به مردانه و زنانه و به کار گیری زنان در مشاغل سطح پایین با دستمزد کمتر، تقدیس ازدواج و مادری و استفاده از جذابیت‌های زنانه در جهت اطفای نیروی جنسی مردان و ایجاد بازار مصرفی برای سرمایه‌داران، نمونه‌هایی از سرکوب زنان در عرصه خانواده و اجتماع توسط نظام دوگانه سرمایه‌داری پدرسالارانه معرفی می‌شوند.

مردسالاری آنگونه که از نامش پیداست شالوده‌اش بر برتری زنان از مردان پایه‌گذاری شده و تمام محور آن پیرامون دو الگوواره زن و مرد و مرزها و محدوده‌های تعیین شده برای دو جنس است . محدوده‌های تعریف شده برای دو جنس است که نوع برخورد، فعالیت و در کل شیوه زندگی در اجتماع را برای زنان و مردان تعیین می‌کند. در نظام مردسالار زن محدود به خانه و مرد جنس اجتماعی‌تر شناخته می‌شود به علاوه با ایجاد تضاد کهتر و مهتر در جامعه آن جنس که برتری داده می‌شود به مرور غالب می‌گردد، قدرت را در دست می‌گیرد، ابزار تولید را در اختیار خویش می‌گیرد و بر نظام سرمایه‌داری تسلط می‌یابد. حال که به کمک نظام مردسالار، مردان موفق به کسب جایگاه رفیع در نظام سرمایه‌داری شدند، زنان که از قدرت مالی و استقلال در این نظام برخوردار نیستند وابسته به مردانی می‌شوند که جایگاه خویش را در نظام سرمایه‌داری یافته‌اند. اینجاست که می‌توان از روی نظریات مرتبط با خشونت و پیوند آن با برتری و سلطه مردان در جوامع مردسالار تاثیر مردسالاری بر تولید خشونت علیه زنان را یافت .

زنان که در این نظام دوگانه محدود به خانه تعریف می‌شوند جز در موارد ضرورت از حضور آنان در نظام تولیدی استقبال نمی‌شود (حتی در موارد وجود ضرورت هم عمده فعالیت زنان در بازار تولید متوجه مشاغل کم درآمد و کم اهمیت است) . همانطور که گفته شد عدم استقلال مالی زنان را وابسته مردان و همچنین مردان را به عنوان فرد برتر در خانواده قرار می‌دهد .

براساس نظریاتی در رابطه با خشونت که علل بروز رفتارها و اعمال پرخاشگرانه را حاصل از ضرر و زیان میدانند، بر این مهم تاکید می‌شود که در روابط میان افراد هر طرف می‌کوشد تا سود خویش را به حداکثر و زیان را به حداقل برساند.

در رابطه با خشونت علیه زنان در خانواده نیز می‌توان این نظریات را در بیان گلز یافت. او رابطه میان سرمایه‌گذاری‌های مرد برای خانواده و رفتار متقابل زن در خانه را ، رابطه‌ای همچون هزینه و سود تعریف می‌کند و این امر را دلیلی بر خشونت‌های خانگی مردان می‌داند. البته در نظریات بیان شده از گلز خشونت‌های فیزیکی هستند که مورد توجه‌اند اما بسط دادن این نظریات به برداشت‌های حال حاضر از خشونت علیه زنان کار چندان مشکلی نیست . همانطور که ویلیام گود مطرح می‌کند خانواده همچون هر نظام اجتماعی دیگری دارای نظام اقتداری است و هرکس به منابع مهم خانواده دسترسی بهتری داشته باشد می‌تواند دیگران را در جهت فعالیت برای ارضاء امیال خود وادارد. در واقع استقلال مرد در مقابل وابستگی زن، مردان را در جایگاهی قرار می‌دهد که خود را فرد برتر خانواده و ناظر و مالک تمام آنچه در زندگی مشترک جریان دارد می‌دانند. مرد با این نگاه که مالک است پس می‌تواند با اراده خویش خانواده را کنترل کند و بر سود و زیان این نهاد نظارت داشته باشد، ابراز خشونت را یکی از روش‌های در دسترس برای اعمال سلاقی خویش می‌یابد. در این بیان منظور ما هرنوع از



نظام دوگانه و تولید خشونت علیه زنان

محمد رضا قلی‌پور

خشونت امری جهان شمول در رابطه با نوع بشر است که روح و روان و جسم انسان را به بی‌رحمانه‌ترین اشکال مورد گزند قرار می‌دهد.

در جامعه خشن امروز زنان علاوه بر شیوه‌هایی از خشونت که در معنای عام آن به ذهن متبادر می‌شوند (جنگ، نزاع و درگیری‌های روزمره) نوعی درک متفاوت از خشونت نسبت به افراد دیگر جامعه دارند که از سوی مردان بر آن‌ها روا داشته می‌شود و یا با نهادینه‌سازی آموزه‌های جنسیتی توسط زنان بر زنان اعمال می‌شود.

علت آنکه چه عاملی سبب می‌شود تا انسان نسبت به هم‌نوع خود به خشونت متوسل شود را می‌توان در میان نظریات مختلف در این رابطه یافت.

نظریات مختلف بسیاری در رابطه با چرایی اعمال خشونت توسط انسان مطرح شده، برخی خشونت را برگرفته از ذات و طبیعت انسان می‌دانند. نظریه‌پردازان معتقد به این دیدگاه بیان می‌کنند انسان ذاتاً طالب خشونت است و ادعا می‌کنند که انسان و حیوان تمایلات غریزی نسبت به اعمال پرخاشگرانه دارند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران برخلاف ذاتی بودن خشونت بر انگیزشی بودن آن اعتقاد دارند و بیان می‌دارند که ناکامی در رسیدن به هدف زمینه‌ی بروز رفتار پرخاشگرانه گرانه‌ای است که می‌تواند به افراد و یا اشیاء آسیب برساند. این دیدگاه مشخصاً به تأثیر شرایط خاص محیطی بر ایجاد خشونت و رفتار پرخاشگرانه دارد. تأثیرات محیطی بر تولید خشونت بیش از ذاتی بودن قابل قبول بوده و لذا این نظریه طرفداران بیشتری دارد.

در زمینه بروز خشونت علیه زنان نیز این دست نظریات یافت می‌شوند. برای مثال فمینیست‌های رادیکال از مردان به عنوان دشمنان اصلی زنان یاد می‌کنند و خشونت را نهفته در ذات تمامی مردان می‌دانند. والبی جامعه‌شناس فمینیست نیز در رابطه با خشونت علیه زنان نظام مردسالار را مورد توجه قرار می‌دهد. وی نظام مردسالار را شامل شش رکن اصلی می‌داند که یکی از این ارکان خشونت علیه زنان است. آدرین ریچ نیز خشونت را یکی از ابزار نظام‌های مردسالار برای سلطه بر زنان می‌داند.

وقتی از خشونت علیه زنان صحبت می‌کنیم، تنها خشونت‌های فیزیکی مدنظر ما نیست بلکه بنا به آنچه که در اعلامیه حقوق بشر آمده است خشونت علیه زنان بیانگر هرگونه عمل خشونت‌آمیز علیه جنس مؤنث است که موجب وارد آمدن آسیب یا درد جسمانی، روانی یا جنسی به زنان شود و یا می‌تواند بشود، و همچنین تهدید به چنین اعمالی، اجبار و یا محروم کردن خودسرانه از آزادی، چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی شخصی.

در جوامع امروز خشونت‌های فیزیکی امری منفور و سرزنش شده هستند و میزان این دست اعمال نسبت به گذشته کاهش داشته اما روش‌های دیگری زیر پوست اجتماع در جهت اعمال فشار به زنان در خانه و خانواده وجود دارد. این که در این میان چه ساز و کارهایی سبب شده تا زنان متحمل خشونت از سوی مردان شوند موضوعی قابل بحث است.

از دیدگاه اندیشمندان فمینیست و جامعه‌شناسان ساختار جهان امروز ساختاری مردسالار است. مردسالاری آنچنان که آدرین ریچ تعریف می‌کند نظامی است خانوادگی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و سیاسی که در آن مردان تعیین می‌کنند که سهم زنان در جامعه چیست و مجاز به انجام چه فعالیت‌هایی هستند.

در میان اندیشمندان مختلف نظرات متفاوتی نیز درباره چرایی فرودستی زنان در مقابل مردان در جهان امروزی وجود دارد. در کشاکش موج دوم جنبش‌های فمینیستی با ظهور فمینیست‌های سوسیالیست، انتقادات گسترده به شاخه‌های فکری مختلف از جمله فمینیست‌های رادیکال و مارکسیست صورت گرفت. از جمله این انتقادات یک سویه نگری



مردن را نیز در بر می‌گیرد و به همین دلیل نیازمند فرهنگ‌سازی در پروسه تاریخی بیشتری است. اگرچه در دنیای جدید خشونت فیزیکی کمتر از گذشته به چشم می‌خورد اما خشونت‌های روانی-کلامی همواره در ساختار فرهنگی جامعه پنهان مانده است و قربانیان زیادی می‌گیرند، قربانیانی که صدای خورده شدن استخوان‌هایشان شنیده نمی‌شود اما درد به استخوانشان رسیده است این خشم خاموش بیش از فریادهای خشمگین، آتشین است. گرچه امروز این چهره از خشونت علیه زنان درحال بروز در سطح عمومی است، درگیری لفظی برخی از زوجها در خیابان و ارتباط آشکار مرد با زنی دیگر و قتل‌های ناشی از این اختلافات گواه ادعای ماست و باید پذیرفت صرفاً بر اساس تدوین قوانین و آیین‌نامه نمی‌توان شعله خشونت علیه زنان را خاموش کرد تنها با روشن کردن چراغ آگاهی می‌توان از چنگ این ظلمت پنهان، رهایی جست.

در دنیای مدرن امروز و با بیشتر شدن نقش زنان در فعالیت‌های اجتماعی، زنان قدرتمند در عرصه‌های مختلف اجتماعی بیشتر در معرض خشونت روانی قرار دارند؛ بدین صورت که از سویی این زنان فعال در جامعه با یک دید روشنفکرانه‌ی مبتنی بر برابری زن و مرد برخورد می‌کنند و در سوی دیگر مردانی هستند که با

توسل به انواع شیوه‌های خشونت روانی تمام تلاش خود را می‌کنند تا جایگاه سنتی خود در خانواده را حفظ کنند و در این راه، شخصیت و اعتماد به نفس همسر خود را نشانه می‌گیرند تا او را خانه نشین و مطیع بی‌چون و چرای دستورات خودشان کنند. پس، شروع می‌کنند به تمسخر کارهای مهم او، بی‌اهمیت جلوه دادن موفقیت‌های وی، بی‌احترامی کردن و کوچک و حقیر شمردن او. در ایران نیز متأسفانه این نوع از خشونت به وفور مشاهده می‌شود، بخصوص بخاطر تغییرات سریعی که در سیستم اجتماعی صورت گرفته و در آن شاهد حضور پررنگ‌تر زنان در تمامی عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هستیم و بخش وسیعی از جامعه‌ی مردان هنوز با این تغییر کنار نیامده‌اند و آن را نپذیرفته‌اند. این نوع خشونت در ایران به اشکال مختلف نمود می‌یابد، از جمله: رواج شایعات درباره‌ی زنان در محیط‌های کاری و تحصیلی که سبب کاستن از آبرو، احترام و اعتبار اجتماعی آنها می‌شود و یا در شکل دیگری از آن شاهد مردانی هستیم که با دور نگهداشتن زنان از دوستانشان سعی در منزوی کردن زنان دارند. در محیط کار نیز گاهی مردان، زنان همکار خود را به قدری دست کم می‌گیرند و آنها را ناتوان می‌انگارند که به تدریج زنان باور می‌کنند که فاقد کارایی می‌باشند و قادر به رقابت با مردان نیستند و در نتیجه به حاشیه می‌روند. وقتی در جامعه‌ای مانند ایران، بخاطر تغییر سریع شرایط اجتماعی و پررنگ‌تر شدن نقش زنان، شاهد روند رو به رشد خشونت روانی علیه زنان هستیم و از آن بدتر اینکه این رفتارهای غیر انسانی و خشن در حال تبدیل شدن به عرف می‌باشند و مورد پذیرش عام قرار می‌گیرند، بی‌شک باید به لایه‌های زیرین این خشونت رفته و علل آن را مورد کنکاش قرار دهیم و تا زمانی که این علل، تشخیص و به دنبال آن ریشه کن نشوند، به هیچ وجه نمی‌توان از وقوع آن جلوگیری کرد و یا با روشهای ظاهری همچون شعارها، بیانیه‌ها، تاسف‌ها، تقبیح‌ها و... نمیتوان اصل پدیده را از بین برد و یا مهار کرد.

عواقب خشونت روانی: حقیقت این است که خشونت روانی پدیده‌ی جدیدی نیست، اما پدیده‌ی است رو به فزونی و دومین پدیده‌ی جهانی از میان انواع خشونت‌ها که عواقب جدی به همراه دارد. از جمله عواقب این نوع خشونت



می‌توان به معلولیت ذهنی، از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسردگی‌ها، عدم کفایت زن در مدیریت خانه، کاهش جاه‌طلبی در محیط کار، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، گریز از تحصیل و کار، بروز روحیه پوچی یا خودنابودسازی، اضطراب، پناه بردن به داروهای روانگردان و مواد مخدر، پناه بردن به قمار، فال گیری و رمالی، از دست رفتن استعدادها بالقوه زن، دست زدن به خودکشی و از دست دادن اعتبار اجتماعی و خانوادگی اشاره کرد.

در این میان، افسردگی یکی از موارد مهم و خطرناک است. در سراسر دنیا معمولاً افسردگی به عنوان یکی از شایع‌ترین بیماری‌ها شناخته می‌شود. این بیماری به ویژه در بین زنان بسیار شایع است و در اکثر کشورها تقریباً زنان دو برابر بیش از مردان در معرض آسیب‌های ناشی از افسردگی قرار دارند. نتایج بسیاری از تحقیقات حاکی از آن است که تفاوت در میزان شیوع بیماری افسردگی در بین زنان و مردان نه به واسطه تفاوت‌های بیولوژیک بلکه بیشتر به عواملی چون فقر، تبعیض‌های جنسیتی و خشونت‌های ناشی از جنسیت از جمله خشونت‌های روانی برمی‌گردد. طبق مطالعات انجام شده در استرالیا، نیکاراگوئه، پاکستان و ایالات متحده آمریکا زنانی که توسط همسران‌شان مورد خشونت روانی واقع شده‌اند بیش از سایر زنان از افسردگی و اضطراب رنج می‌برند و دچار هراس و ترس‌های بیمارگونه می‌شوند.

مورد خطرناک دیگر خشونت روانی، خودکشی است. برای برخی از زنان تحمل خشونت روانی به قدری دشوار است که ترجیح می‌دهند بمیرند. مطالعات انجام‌شده در برخی از کشورها نظیر نیکاراگوئه و ایالات متحده آمریکا نشان‌دهنده پیوند نزدیک خشونت روانی با ابتلا به افسردگی و اقدام به خودکشی است. زنانی که از جانب همسرانشان مورد خشونت قرار می‌گیرند پنج برابر بیشتر از سایر زنان در معرض آسیب‌های روانی و خطر خودکشی و شش برابر بیشتر در معرض اختلالات روانی قرار دارند.

با این حساب، بسیار حیاتی خواهد بود که خشونت روانی به منزله خشونت پنهان مورد مبارزه قرار بگیرد؛ چرا که ریشه در فرهنگ و آداب و عادات ما دارد که عامل و باعث خشونت فیزیکی نیز می‌گردد. از این رو ریشه‌کن کردن این موارد بسی مهم خواهد بود.

عوامل بروز خشونت روانی: بعضی عوامل و دلایلی که سبب به وجود آمدن خشونت روانی علیه زنان می‌گردد، با توجه به نکته‌های پیشین، عبارت‌اند از: بیکاری، فقر فرهنگی و اقتصادی، عدم توافق خانوادگی، بی‌سوادی، سنت‌گرایی متعصبانه و... که باید با هر کدام از آن‌ها مبارزه صورت گیرد تا خشونت مهار گردد و بالاخره از بین برود و این وظیفه یک یا چند فرد نیست، بلکه وظیفه‌ای همگانی بوده و همه‌ی نیروهای فردی، قانونگذاری‌ها و تمام افراد ذی‌صلاح باید در این راه تلاش کنند. از فرهنگ سازی در رابطه با نوع شوخی‌ها و تفریحات مردان گرفته تا درنظر گرفتن حقوق قانونی و ایجاد موسسات حامی این زنان. پس اگر واقعاً خواهان مبارزه با خشونت و ساخت جامعه‌ای سالم از نظر روانی هستیم، باید همت کرده و با عواملی که خشونت را به بار می‌آورند مبارزه نموده و آنها را از بین ببریم و محیط اجتماعی خویش را انسانی بسازیم، محیطی به دور از پرخاشگری‌های آزاردهنده، که این، خود، سبب ارتقای فرهنگی و سلامت جامعه می‌شود.

روانشناسان می‌گویند مردانی که از کودکی در خانواده شاهد کتک خوردن زنان خانواده بوده‌اند در بزرگسالی بیشتر مرتکب خشونت علیه همسران خود می‌شوند. افراد ناپخته، بی‌حوصله، وابسته، متزلزل و کسانی که از احساس بی‌کفایتی رنج می‌برند بیشتر علیه زنان مرتکب خشونت می‌شوند. برخلاف تصور عموم، حتی دنیای مدرن نیز خشونت علیه زنان را کم نکرده که بیشتر نیز کرده است. تجارت و بهره‌برداری جنسی از زنان، فروش دختران جوان و نوجوان از سوی پدران فقیر به مراکز فساد و رونق بازار فیلم‌های غیراخلاقی را باید به عنوان مصادیقی از خشونت مدرن علیه زنان یاد کرد.

آمار و ارقام: نتایج یک پژوهش ملی نشان می‌دهد زنان ایرانی در میان انواع ۹ گانه خشونت خانگی، بیشتر تحت خشونت‌های روانی و کلامی قرار دارند. ۷/۵۲ درصد از کل پاسخگویان اعلام کرده‌اند که از اول زندگی مشترک تاکنون



قربانی این نوع خشونت بوده‌اند. رتبه بعد، خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۷/۳۷ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود، آن را تجربه کرده‌اند. متوسط میزان تجربه این نوع خشونت‌ها برای زنان درگیر در خشونت خانگی برابر با ۴۶/۲ بار است. رتبه سوم با رقم ۷/۲۷ درصد متعلق به خشونت‌های ممانعت از رشد اجتماعی و فکری و آموزشی است که ۳/۷۲ درصد از زنان اظهار کرده‌اند که از اول زندگی مشترک تاکنون در معرض این نوع از خشونت همسران خود نبوده‌اند.

بخش دیگری از خشونت پنهان بر علیه زنان، خشونت‌های جنسی است که با رقم ۲/۱۰ درصد رتبه پایینی را به خود اختصاص داده است. آمارهایی که ابعاد میزان وقوع خشونت خانگی را در سطح ملی نشان می‌دهد حاکی است که ۸/۸۹ درصد زنان ایرانی گفته‌اند در طول زندگی مشترک خود هرگز قربانی خشونت‌های جنسی و ناموسی نبوده‌اند. همچنین اکثر افراد درگیر در خشونت‌های جنسی اعلام کرده‌اند که در حد پایین و خیلی پایین در معرض این نوع خشونت‌ها بوده‌اند. بنابراین نتایج پژوهش بررسی خشونت خانگی در ۲۸ مرکز استان نشان می‌دهد که وقوع خشونت‌های جنسی و ناموسی در سطح ملی در مقایسه با خشونت‌های دیگر، کمتر گزارش شده است.

لازم ذکر است که آمار و ارقام ارائه شده در هر دو پارگراف بالا به یقین بیان کاملی از حقیقت آنچه رخ داده نیستند. خشونت‌های خانگی همانطور که از نامش پیداست در حوزه‌ای خصوصی بروز پیدا می‌کند و بدیهی است دسترسی به آمار دقیق انواع خشونت‌ها در کشور کار بسیار مشکلی است. چرا که برخی از زنان با اتکا بر این نکته که فضای خانه حریمی خصوصی است از بیان تجربیات خودداری می‌کنند. برخی نیز از روی ترس از تکرار مجدد خشونت سکوت را بر آشکارسازی ترجیح می‌دهند. از طرفی تحقیقات میدانی نیز برای جمع‌آوری چنین آمار و ارقامی ممکن نیست چرا که محققان یا اجازه حضور در خانه را نمی‌یابند تا خشونت‌ها را ثبت کنند و یا در صورت حضور نیز مرد خانه از اعمال خشونت در حضور یک غریبه پرهیز می‌کند و تحت تاثیر یک عامل بیرونی رفتار روزانه خود را به نوعی سانسور می‌کند. در رابطه با خشونت‌های جنسی نیز شاهد موارد مشابه این چنینی هستیم. زنان در جوامع با فرهنگ سنتی و مذهبی چون ایران معمولاً از آزارهای جنسی که متوجه‌شان بوده صحبت نمی‌کنند و تجربیات را با کسی در میان نمی‌گذارند، این می‌تواند به علت ترس از طرد شدن، نگاه بد اطرافیان و بد رفتاری آنان باشد و یا به دلیل تابوهایی که در فرهنگ عمومی رایج است که آن را حجب و حیایی زنانه می‌نامند!

قطعاً این مساله بررسی و تحقق دقیق‌تر خشونت‌های جنسی را دچار مشکل می‌سازد پس ناچاراً باید به صحبت‌هایی که زنان محدودی حاضر به بازگو کردن آن هستند اکتفا کرد، در حالی که می‌تواند سرشار از سانسورها و کم‌گویی‌ها باشد. در نتیجه نمی‌توان از این آمار و ارقام به عنوان تمام آنچه در کشور رخ می‌دهد یاد کرد بلکه تنها بخشی از فاجعه را به نمایش می‌گذارد که قربانیان حاضر به بیان آن شده‌اند.

همچنین آمارها نشان دهنده آن است که همسرآزاری در کشور رو به افزایش است. برای مثال در یکی از این آمارها اعلام شده است که ۱۳ هزار و ۳۷۰ مورد همسرآزاری تنها در یک سال گذشته به اورژانس اجتماعی گزارش شده است که بیش از ۲ هزار مورد آن به مرکز مداخله در بحران و بیش از ۳ هزار مورد خدمات سیار دریافت کرده‌اند. آنطور که پزشکی قانونی اعلام داشته تنها تعدادی از این موارد به آن‌ها ارجاع داده می‌شود به طوری که سال گذشته در تهران ۹۵۰۰ مورد ادعای همسرآزاری در مراکز پزشکی قانونی ثبت شده است.

قابل توجه است که این آمار و ارقام در حالی بیان می‌شود که تعداد زیادی از زنان هنوز اطلاع ندارند که موارد همسر آزاری را چگونه و به کجا باید گزارش دهند. در صورت پاسخ‌گو بودن نهادی مشخص و معرفی آن به صورت گسترده مسلماً این آمار افزایش چشم‌گیری نیز خواهند داشت.